



محمد محیط طباطبائی

## ساختمان لفظی زواره

در دوره‌های ۵-۱۷ مجله آینده چندین پژوهش از مرحوم استادسید محمد محیط طباطبائی چاپ شد و دو تحقیق دیگر که از ایشان نزد ما موجودست درین شماره چاپ می‌شود تا دیگر اوراقی از ایشان پیش ما نمانده باشد.

(آینده)

زواره اردستان زادگاه این خسته ناتوان که شهرکی باستانی است یکی از کهنه‌ترین آثار تاریخی و جغرافیائی ایران است که هنوز درون بناهای قدیمی و قابل استفاده و پایدار خود مناره و مسجدی از صده پنجم و مسجد جامعی از صده ششم و گنبد مقبره‌ای بی‌نام و نشان از همان صده و بنای مقبره امامزاده‌ای از صده نهم هجری را حفظ کرده است و قسمت قابل ملاحظه‌ای از دیوار باروی قدیمی صدراسلام را نیز تا پنجاه سال پیش هنوز در پیرامون خود داشت که متأسفانه غفلت و نادانی برای توسعه باغ و خانه‌های مجاور مسبب ویران کردن آنها گشت.

نام زواره هم در صورت مضبوط قدیم خود با آنچه در اسناد تازه و مذاکرات امروز به کار می‌رود، اختلاف ضبط دارد. در صده هفتم آنرا از زواره ضبط کرده‌اند، ولی امروز آنرا زواره بر وزن سواره تلفظ می‌کنند، در صورتیکه تا هفتاد سال قبل چنانکه به خاطر دارم کشاورزان و پیشه‌وران بومی محل آن را زواره هموزن شجاله و نخاله بر زبان می‌آوردند. این نکته نشان می‌دهد که زواره به ضم زاهمانا صورت فارسی ذری از زواره پهلوی باستانی است.

صرف نظر از معرفی بیشتر آنچه که در موارد دیگری بارها صورت تحریر و انتشار پذیرفته است بار دیگر به محل وقوع زواره در میان ولایت‌های کاشان و اصفهان و یزد در جهت جنوب غربی از دشت پهناور کویر مرکزی ایران واقع شده اشاره می‌کند که در جوار نواحی نظنز و ناین و برخوار اصفهان و کوهپایه اصفهان اتفاق افتاده است.

زواره تابع بلوک اردستان از اصفهان است و در دو فرسخی شمال شرقی آنجا در دشت صاف حاصلخیزی دور از چشمه‌های آبی قرار گرفته که پس از سیر فرسخها در جلگه از دامنه کوهسار مشرف بر دشت و پیمودن صحراهای خشک خود را به زواره می‌رسانند و آن را مشروب می‌سازند و از این بابت هم موضوع زیست و ایست در زواره را شایسته توجه قرار می‌دهد.

وجود زواره در کنار اردستان نام آن مرکب از اژد و ستان است و در صورت کامل، همه دستان بخش دوم نام را تشکیل می‌دهد شبهه ارتباط میان نام اردستان را با خاندان رستم دستان زابلی در سیستان

وشهنامه به وجود می‌آورد و با تتبع نام زواره برادر رستم هم در این شبهه داخل می‌گردد و تصور محیط تازه‌ای از جا و مکان برای خاندان زال زرمقیم دورترین نقطه خاوری دشت مرکزی فلات ایران در سوی غربی همان دشت برای کسی تولید می‌کند که در نخست تأثیر داستانهای شاهنامه قرار داشته باشد و این همان موضوعی است که برای مردم بومی زواره پیش آمده و زواره خود را همانم زواره زابلی برادر رستم و اردستان را هم در پیش خود ارگ رستم دستان می‌پندارند و بر این پندار قریه تلک آباد مجاور زواره را به ترک آباد مبدل می‌کنند تا گواه وجود افراسیاب در محل باشد و کشت زار پهناور «شیکرژد» یا «شگرژد» شمال غربی دشت زواره را به نام «شیده» پسر افراسیاب مبدل می‌سازند تا یکی از پهلوانان داستانهای حماسی دیگر را به یاد آورد، ولی با توجه به اختلاف در مشرق ایران زمینه تاریخ مستند با موضوع حماسه و دوری مسافت بوم و براصلی قهرمانان در مشرق ایران هیچ زمینه سیاسی مناسبی برای قبول چنین تصور یا فرضی وجود ندارد. بخصوص در توجه به صورت ائسون و آسون ملفوظ عوام محلی بجای اردستان و تجزیه ائسون به آء مقلوب از «آز» مخفف «آزء» و سون مخفف ستان و آنگاه وجود کلمه آش در زبان محلی به معنی آسیای غله و استعمال این اصطلاح در همین مفهوم، کلمه اردستان و در ضمن زواره را هم از پیوستگی با دستان سام و رستم دستان و برادرش دور می‌سازد و به معانی نزدیکتر بدانها نزدیک می‌کند.

وجود محلی در اردستان به نام براژ که در نوشته‌های محلی به صورت عربی «باب الرّحی» (در آسیا) هم ضبط می‌شود، رابطه را از رستم دستان می‌برد و به آزد و آسیا می‌پیوندد و ما را از ذکر آنچه عوام محلی در این مورد اندیشیده و گفته و نوشته‌اند بی‌نیاز می‌دارد.

تحریر و انتشار مقاله‌ای به قلم آقای محمود مدیری در شماره اول سال جاری (۱۳۷۰) از مجله آینده درباره زواره که نویسنده گویا در این باب از پیش هم چیزی نوشته بوده‌اند و به چاپ رسیده، ولی توفیق مطالعه و مشاهده آن مرا نصیب نشده است، به اشتباه قبلی خود در تشخیص ریشه کلمه، به اقتباس دیگران از یوستی اشاره کرده‌اند، و در این مقاله به ذکر ریشه دیگری از اصل کلمه هوزوارش و به صورت اوزوارش و اوزواره برای زواره اشاره کرده‌اند که شاید دوری این ریشه هم از حقیقت امرچندان کمتر از کار یوستی نباشد. زیرا اوزواره و اوزوارش مقلوب از زوارش، ریشه لغوی زوارش به معنی گزارش فارسی دری، از تعبیر مفهوم نام زواره به مفهوم زنده و جاندار هم از حیث معنی دورتر می‌باشد، زیرا معانی گزارش شده، و دانسته، و بیان شده، به مفهوم امور معنوی بیش از مفهوم ساختمان مادی و صوری شهرک زواره مناسبت دارد و به ندرت در نامگزاریهای باستانی دیگر می‌توان برای آن نظیری و شبیهی یافت.

بنابراین نویسنده ارجمند مقاله در پیروی از بازتولوم و هوگ و کینگز هم کمتر از پیروی یوستی دستخوش سهو شاید نشده باشند.

اما نام زواره نه با ریشه زیو و زو به معنی حیات و منقول از یوستی مربوط می‌شود و نه با اوزواره مقاله نویس منقول از اوزوارش ریشه کلمه هوزوارش به معنی گزارش، بلکه به ریشه نامعلومی برمی‌گردد که با موضوع (جو) و جریان آب بیشتر رابطه پیدا می‌کند. مانند زاو اصل رود زاب که در مغرب ایران به رود دجله می‌ریزد و کلمه‌هایی مانند زاو اصل زابل و زاوه و جوین (مقلوب از زوین) و زوزن را هم در خراسان به اعتبار موقعیت آنها نسبت به آبهای محلی مجاور خود می‌توان مشتق از آن ریشه مفروض آبی دانست تا زواره به معنی زنده که برای تسمیه حیوان و گیاه سزاوارتر از نامگزاریهی بناست و ازواره به معنی تفسیر و بیان که درخور موضوعی معنوی و فرهنگی بیش از زواره اردستان است.

علاوه بر آنچه درباره ریشه‌های احتمالی زواره نگاشته و گفته و پذیرفته و یازد کرده‌اند، در محل جغرافیایی زواره هم دو قرینه برای استنباط این مفهوم می‌توان یافت:

یکی آنکه در چند فرسخی جنوب غربی زواره، بر سر راه اردستان ناین، قریه‌ای وجود دارد به نام زَقَرَنَد که عربیدانهای محلی آن را ظَفَرَنَد هم می‌نویسند که با پیروزی هیچ مناسبی ندارد.

زَفْرَقَنْد یا زَفْرَقَنْد صورت مقلوب از زَوْرَكَنْد و زَبْرَكَنْد است به معنی مکان دست بالا که می تواند ریشه‌ای از زَوْر به معنی زَبْر دَر بَرابَر زَبْر را برای زواره و زَوْراره و اَوْرزواره فراهم آورد. وجود زفرقند در بخش کوهستانی بالادست مشرف بر خط قناتهای دور دست زواره که از طرف شمال شرقی بسوی جلگه زواره جریان دارد در حقیقت برای وجود خود، محلی از اعتبار پیدا می کند. همین کلمه که در نوشته های قدیمی مربوط به صده سیزدهم و چهاردهم هجری به دو صورت زَفْرَقَنْد و ظَفْرَقَنْد دیده ام در تعبیر مردم محلی «دَجُوگَنْده» گفته می شود که کلمه «جُو» جای زَفْر را در تلفظ می گیرد. بنابراین زَفْرَقَنْد مشرف بر قسمت علیای آبیاری زواره که جوی طولانی آن در سمت چپ راه مزبور راتا اردستان متوالیاً می پیماید و سپس از آنجا به بعد از کنار راه اردستان به زواره می گذرد و به نخستین آسیاب از آسیابهای آبی پنجگانه زواره می رسد، آری این همان جویی است که از مغرب زَفْرَقَنْد تا زواره در سراسر این فاصله وجود دارد و از نزدیک و دور به چشم رهگذر می رسد و مورد استفاده او قرار می گیرد.

کوم اینکه در جلگه ورامین تهران که بوسیله جویهای آب منشعب از رودخانه جاجرود آبیاری می شود دیهی وجود دارد به نام زَوْراره و زکه در بر یکی از این جویها ساخته شده و محلی آباد است و مشاهده وضع محلی برای تطبیق صورت ظاهر کلمه با معنی مربوط زمینه بسیار مساعدی را نشان می دهد.

برخی از سکنه زواره اردستان که به ورامین رفت و آمد برای کسب و کار و داد و ستد و تحصیل غله دارند برای وجه تسمیه زواره و خواسته اند به حضور خود در آنجا اشاره کنند و از جزء وُز به معنی بَز یا کنار و طرف که در خود زواره هم کلمه ای متداول است غفلت ورزیده اند تا موضوعی دیگری را هم بر موضوع زواره و افراسیاب و رستم اضافه کرده باشند.

وجود کلمه جوباره در شهر اصفهان که در حقیقت شهر جویها یا نهرهای منشعب از زاینده رود است که بر آنجا می گذرد از ترکیب جوی به معنی نهر و باره به مفهوم حصار و بنا ترکیب شده است، زمین را از خلق ارتباطی در میان تام جوباره و وجود کوی یهودی نشین باستانی که در زبان فارسی معمولاً بدیشان جود و جهود و احياناً جو هم گفته می شده است، بی نیاز می دارد و در ضمن قرینه دیگری از امکان وجود رابطه ای لغوی در میان ریشه \*و و جو و بنا را به دست می دهد.

شاید در وجود اسم باستانی شهر بغداد به صورت «زَوْرَاء» هم بتوان نمونه دیگری از این پیوستگی بنا را با ریشه زَو وجود در معرض استفاده پژوهشگر قرار داد و دید که در کنار رود دجله از صورت دهی تا شهری و پایتختی را گذرانده است.

عجب است در اخبار مذهبی شیعه دیده ام که همین نام زَوْرَاء در مورد کوه شمال شهری که رود جاجرود از دامنه جنوبی آن بسوی ری و ورامین جریان داشته است به کار برده شده و در مورد توضیح متن خبر آن ربا تهران و شمیران خواسته اند تطبیق بدهند و این هم می تواند از گواه دیگر ارتباط جزء زَو زواره با مفهوم جوی آب یا نهر گردد.

در این مورد از تصور وجود زَوْراره یا زَوْراره و یا زَوْراره نزدیک به اردستان در میان دشت صاف پهناوری که رو به سوی کویر مرکزی کشیده می شود دور از آب چشمه های کوهسار که از نخستین چشمه کوهستان در فاصله بیش از پنجاه کیلومتر فاصله سرچشمه می گیرد و با چندین چشمه دیگر به تدریج و توالی از دامنه کوهستان مزبور بدان می پیوندند مایه می گیرد و از درون جویی طولانی سرانجام خود را به زواره می رساند و موجبات آبادانی و زندگی انسانی را در آنجا فراهم می آورد، مانند نام زَوْرَكَنْد یا زَفْرَقَنْد که خود به صورت جُوگَنْد هم در تلفظ عادی وارد است و همچون نام زَوْرَاء بغداد خالی از ارتباط

\* ممکن است برخی در میان ریشه «زوه» زواره بازوی که در پهلوی «زوان» و ران هم گفته می شود بخواهند ربطی بدهند و آنرا با زوه زواره و زوزه که به معنی صدای گریه و مویه می باشد ارتباطی بدهند، ولی توجه بدین نکته که در بیان مورد تسمیه با معنی کلمه باید ارتباط موضوعی باشد و سر و صدا مکان می خواهد، اما ماهیت آن مفهوم با مکان از هم جداست، بنابراین ارتباط زو زواره با زو زبان و زوار و زوزه چندان درست تر از پیوستگی با مواردی که از پیش گفته شد نخواهد بود و همان به که از بحث خارج شود.

با کلمهٔ جو ندانست که از رودزات کردستان تا زفرقند همه جا مفهوم آب راه هم در ظاهر می‌نشانند.  
۱۳۷۰/۱۱/۲۵

محمد محیط طباطبائی

## بمان و بهمان

گفتاری به قلم خاورشناسی بنام از مجلهٔ معرّف انجمن آسیائی همایونی انگلیسی به فارسی ترجمه شده و در شمارهٔ بهار آیندهٔ ۱۳۷۰ انتشار یافت که در موضوع خود کم نظیر به نظر می‌آمد، زیرا در توجیه و تحلیل موضوع از وجوه آسانتر و نزدیکتر به ذهن صرف نظر نمود و به دورترین و بفرنج‌ترین آنها که به نظر خود نویسندهٔ آنها هم بعید می‌آمده مورد استفاده و استناد قرار گرفته است.

باید به یاد آورد که عبارت فلان بهمان که غالباً در گفت‌گویی روزمره و عادی زبان فارسی به کار می‌رود، مرکب از دو کلمهٔ «فلان» و «بمان یا بهمان» می‌باشد که نخست ظاهراً عربی است، زیرا در خطبه‌ای از نهج البلاغه در موردی مشابه، «فلان و فلان» مانند همین «فلان و بهمان» فارسی به کار رفته است و بر قدمت بیش از هزار سال سابقهٔ استعمال آن در زبان عربی دلالت دارد، در صورتیکه به یاد ندارم در نظم و نثر قدیم فارسی موردی برای این استعمال هنوز دیده باشم که فلان و بهمان را با هم در چنین مفهومی به کار برده باشند. بهرحال فلان هم مانند بهمان در زبان فارسی ریشهٔ قدیمی در زبان عربی دارد، ولی در اصول کلمه‌های عربی برای آن ریشهٔ ثلاثی ندیده‌ام که بتواند به مفهوم مبهم آن معنی مناسبی بدهد.

برخلاف فلان عربی بهمان و یا بمان فارسی بخش دوم عبارت، در هر دو صورت خود، ریشه و همانند فارسی شناخته شده دارد و بمان با ماندن و بهمان با بهمن قربت مبنی و معنی دارد. علاوه بر فقدان اصل ثلاثی برای فلان نحوهٔ به کار گرفتن آن در زبان عربی که غالباً بی‌حرف تعریف استعمال می‌شود جنبهٔ تعریب یا دخیلی آنرا در زبان عربی از زبان غیرعربی به خاطر می‌آورد و این حدس را پیش می‌آورد که ممکن است اصلی فارسی داشته یا هندی باشد مانند پوران و فوران فارسی و هندی به معنی پسران و سرزمین قنوج هند که اصالت آنها در صورت پور قابل تردید نیست، ولی به صرف این شباهت و قربت، نمی‌توان به آسانی این صورت معرّب از آن را کاملاً پذیرفت و نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد که از موضع بحث حاضر ما جداست و بدین سبب از آن صرف نظر و به همان بهمان فارسی تبار می‌پردازیم که در املاهای این کلمه پارسی ممکن است پای پیوسته به بای کلمه زاید و غیر ملفوظ و محذوف باشد، مانند پای پیوسته به فعل امر در بز و بکوه و این کلمه راه هم به صورت بمان شمرده که در پی فلان، تقریباً صورت دعائی و طلب بقای مخاطب پیدا می‌کند و بمان گفته و نوشته می‌شود که بمان در حقیقت همان مفهوم غیر معین شخصیت منظور را مقرون بر دعای خیر و بقا دارد. همچنین می‌توان های بعد از با را مانند های به در بهتر و بهبود و بهمن، های جزو لفظ اصلی و ملفوظ دانست و به صورت بهمان نوشت که در این صورت هم ممکن است جزء مان در بهمان مفید همان مفهوم بقا و ماندن باشد و به افادهٔ معنی وصفی بکند که تقریباً همان مدلول «بمان» به صورت دیگری منظور آمده است.

از دوران کودکی که بیرون از شهرها و با روستائیان و ده نشینان زندگی می‌کردم، این کلمه را به ندرت از آنها هم می‌شنیدم، ولی چنانکه به خاطر می‌رسد، صدای هائی در دنبالهٔ بای مکسور، به گوشم نمی‌رسید و تنها یک مدّ صوتی آن را از «مان» جدا می‌کرد که تقریباً آن را از حالت امری کامل بیرون می‌آورد.

بنابراین پژوهش در شناسائی ریشهٔ کلمه بهمان باید از اینجا آغاز گردد که بای بهمان آیا مقلوب از